



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی
موضوع جزئی: استمرار نهی پس از مخالف با آن - وجه چهارم و بررسی آن
تاریخ: ۲۲ / آبان / ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۵ ربیع الاول ۱۴۴۱
سال یازدهم
جلسه: ۲۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم درباره وجه استمرار نهی و بقاء آن بعد از مخالفت با نهی، بین بزرگان اختلاف شده است. تا اینجا سه وجه را بیان کردیم، محقق خراسانی از یک طریق قائل به استمرار شدند، محقق نایینی راه دیگری را برای بقاء نهی بعد از مخالفت ذکر کردند و سرانجام بعضی از بزرگان نیز تلفیقی از دو وجه محقق خراسانی و محقق نایینی را اختیار کردند که ما هر سه راه را رد کردیم و گفتیم: هر سه طریق و وجه محل اشکال است.

وجه چهارم (بیان محقق اصفهانی)

ایشان نیز از طریقی خواستند استمرار در نهی را بعد از مخالفت توجیه و اثبات کنند. ملخص بیان محقق اصفهانی که آن را توضیح خواهم داد این است:

ایشان می‌گویند: آنچه که در نهی انشاء شده شخص طلب نیست که متعلق به ترک یا عدم الطبیعه شده باشد بلکه سنخ طلب است. زیرا ایشان مثل محقق خراسانی معتقد است حقیقت نهی عبارت از طلب ترک فعل، طلب عدم طبیعت. لذا می‌گوید: وقتی نهی صورت می‌گیرد در واقع طلبی که متعلق به عدم طبیعت است انشاء می‌شود، ولی از این طلب تارتاً شخص طلب منظور است و اخری سنخ طلب، یعنی در نهی یک طلب جزئی انشاء نمی‌شود بلکه یک طلب کلی انشاء می‌شود، لازمه انشاء سنخ طلب این است که هر فردی از این طلب متعلق شود به فردی از «طبیعة العدم» یا «طبیعة الترك»، لذا چون هر فردی از طلب متعلق می‌شود به فردی از عدم و ترک، اگر یک مورد مخالفت شود بقیه افراد به قوت خودش باقی می‌ماند. توضیح ذلک:

این بیان در واقع مبتنی بر چند مطلب است:

مطلب اول: ایشان مثل محقق خراسانی حقیقت نهی را طلب الترك می‌داند نه زجر از طبیعت. ایشان می‌گویند: نهی یعنی «طلب عدم الطبیعة» شما از مکلف می‌خواهید طبیعت خمر را محقق نکند، شما از مکلف می‌خواهید «طبیعة الزنا» را ترک کند، نهی به معنای طلب است، ترک طبیعتی است که دارای مفسده است.

مطلب دوم: این طلب نیز به طبیعت می‌خورد. می‌گوییم: «طلب ترک الطبیعة»؛

مطلب سوم: طلب متعلق می‌شود به یک معنای کلی. به عبارت دیگر همان طوری که مثلاً در مفهوم شرط، بحث در این است که آیا هنگام انتفاء شرط سنخ حکم و کلی حکم منتفی می‌شود یا خیر، و الا شخص حکم که قطعاً منتفی می‌شود. وقتی گفته می‌شود «ان جائک زید فاکرمه» این یک جمله شرطیه است، در بحث مفهوم شرط سؤال این است اگر شرط محقق نشد و زید نیامد، آیا اکرام

وجود دارد یا ندارد؟ اینجا بحث می‌کنند که منظور این است که سنخ حکم اکرام هنوز واجب است یا خیر؟ و الا شخص این حکم با نیامدن زید قهراً منتفی می‌شود. در «ان جائک زید فاکرمه» بحثی نیست که اگر زید نیاید آن حکم خاص منتفی می‌شود، پس وقتی بحث می‌کنیم این جمله مفهوم دارد یا خیر معنایش این است که اگر زید نیامد کلی حکم و جوب اکرام نیز منتفی می‌شود یا فقط در آن مورد منتفی می‌شود و در سایر موارد باقی است؟ آنجا می‌گویند: ما وقتی می‌گوییم: شرط مفهوم دارد معنایش این است که اگر زید نیامد سنخ الحکم منتفی می‌شود، اصلاً وجوب اکرام به کلی از بین می‌رود. منظور از شخص الحکم و سنخ الحکم در عبارت محقق اصفهانی این است که آنچه که در نهی انشاء می‌شود شخص الطلب نیست بلکه سنخ الطلب است. با این مثال تقریباً ذهن شما روشن شد که وقتی می‌گوییم: آنچه که انشاء می‌شود سنخ الحکم است یعنی چه؟ این سنخ الحکم و سنخ الطلب به چه چیزی متعلق می‌شود؟ به کلی ترک طبیعیه العدم، لاتفعل یا لاتشرب الخمر، یعنی یک سنخ کلی از طلب است نه یک شخص، یک طلب کلی است نه طلب جزئی که متعلق می‌شود به یک کلی به نام خمر، یک طبیعتی به نام خمر.

اساس راه محقق اصفهانی بر این مطلب استوار است که ما دو مسئله داریم که هر دو کلی است. یکی طلب است، زیرا حقیقت نهی طبق نظر ایشان طلب الترتک است و این کلی طلب مد نظر است، این طلب کلی است نه جزئی، شخص الطلب انشاء نمی‌شود بلکه سنخ الطلب است، یعنی طلب کلی.

پس تا کنون سه مطلب گفتیم:

۱: حقیقت نهی عبارت است از طلب الترتک.

۲: خود این طلب جزئی نیست بلکه کلی است، شخص الطلب انشاء نمی‌شود بلکه سنخ الطلب انشاء می‌شود.

۳: آن چیزی که طلب به آن متعلق می‌شود نیز یک امر کلی است، زیرا می‌گوید: طلب الترتک یعنی طلب طبیعیه الترتک، آن چیزی که از عبد طلب می‌شود این است که به طور کلی طبیعت ترک شود، طبیعت الخمر ترک شود.

مطلب چهارم: در واقع نتیجه این سه مطلب است. ایشان می‌گویند: وقتی عقل می‌بیند نهی طلب الترتک است و می‌بیند این طلب جزئی نیست بلکه کلی است، یعنی سنخ طلب انشاء شده است نه شخص الطلب، وقتی می‌بیند متعلق این طلب خودش یک امر کلی و طبیعت است، می‌گوید: اگر کلی طلب و سنخ الطلب متعلق به یک ماهیت و طبیعت شده، پس هر فردی از افراد طلب کانه یک فرد از افراد آن طبیعت را در بر می‌گیرد، وقتی می‌گوید: لاتشرب الخمر، کانه یک طلب کلی کرده برای ترک خمر که این ترک الخمر خودش یک طبیعت کلی است. پس کانه هر فردی از این طلب متوجه هر فردی از آن طبیعت می‌شود، هر فردی از افراد شرب خمر در واقع یک طلب به او تعلق گرفته است.^۱

سوال:

استاد: وقتی می‌گوییم سنخ الطلب انشاء شده است نه شخص الطلب، یعنی یک طلب کلی، مثلاً سقف و نهایت افراد و مصادیق این طلب یک میلیون طلب می‌باشد، زیرا کلی طلب شده است و فرضاً از اول تا آخر عالم بیش از این مقدار نمی‌تواند وجود داشته باشد. از آن طرف طلب به طبیعت شرب خمر متعلق شده است، فرض کنید آن هم یک میلیون فرد دارد و طلب متعلق شده است به هر فردی از آن طبیعت، لذا اگر یک فرد مخالفت شود یعنی مکلف یک فرد از این طلب را که به یک فرد از آن طبیعت متعلق شده

^۱ نهایة الدراية، ج ۲، ص ۲۹۱.

است نادیده بگیرد، لطمه‌ای به بقیه ۹۹۹/۹۹۹ فرد دیگر نمی‌زند و هذا هو معنی الاستمرار، لذا نه تنها یک مخالفت بلکه صدها مخالفت هم بشود باز هم چون افراد دیگری وجود دارند، باز هم نهی استمرار دارد و باقی است.

فرق وجه سوم و چهارم

جهت روشن تر شدن بحث می‌گوییم: راه محقق اصفهانی در واقع همان انحلال محقق نایینی است. اینکه می‌گوییم برای تقریب به ذهن می‌گوییم و الا عبارت نارسا است. محقق نایینی در واقع با تحلیل الفاظ و از راه دلالت لفظیه مسئله انحلال را پیش گرفتند و فرمودند: خطاب «لا تشرب الخمر» با همان توضیحات ایشان انحلال پیدا می‌کند به ده‌ها خطاب که هر کدام موافقت و مخالفت مستقل و ثواب و عقاب مستقل دارد، این‌ها مستقل از هم می‌باشند. ولی محقق اصفهانی از راه حکم عقل به این نتیجه رسیده است. ایشان نیز فی الواقع می‌گویند ما ده‌ها طلب داریم که به ده‌ها فرد متعلق شده است، این نیز فی الواقع همان انحلال است، منتهی محقق نایینی این را از راه دلالت لفظیه بیان می‌کند، ولی محقق اصفهانی از راه عقل.

بررسی کلام محقق اصفهانی

به نظر می‌رسد این راه حل نیز مبتلا به اشکال است.

اولاً: همانطور که به ذهن شما نیز حتما رسیده است، ما اصل مبنای ایشان در باب حقیقت نهی را قبول نداریم، همانطور که به محقق خراسانی اشکال کردیم نهی عبارت از طلب الترتک نیست، حقیقت نهی عبارت از زجر عن الفعل است لذا بنیان استدلال ایشان که بر این پایه استوار شده است منهدم می‌شود. ایشان فرمود: آنچه که در نهی انشاء شده است سنخ الطلب است نه شخص الطلب در حالیکه ما می‌گوییم در نهی چیزی به نام طلب انشاء نشده است.

ثانیاً: سلمنا بپذیریم که مُنشأ در نهی عبارت از طلب الترتک است، اما بحث در این است که چرا ایشان می‌فرماید این طلب کلی است و شخص الطلب انشاء نشده است، بلکه سنخ الطلب است در حالیکه ایشان در امر این مطلب را نمی‌گویند: ایشان در باب اوامر مدعی است که آنچه که انشاء می‌شود جزئی و شخصی است، اگر مثلاً مولا می‌گوید: «افعل کذا» آنجا جزئی الطلب انشاء شده است، یعنی طلب به یک وجود از وجودات تعلق گرفته است، برای همین است که با اتیان به یک فرد امر ساقط می‌شود، وقتی می‌گویند: «افعل کذا» آنجا طلب کلی نیست، آنجا یک طلب جزئی است که وقتی اتیان می‌شود دیگر آن امر ساقط می‌شود، لذا آنجا ذکر کردیم که خصوصیت امر این است که با اتیان به یک فرد از افراد مأمور به ساقط می‌شود و عنوان امتثال صدق می‌کند.

اصل سؤال و مشکل این است که چه دلیلی بر این فرق وجود دارد؟ شما به چه دلیل می‌گویید: آنجا طلب جزئی است و اینجا طلب کلی است، این صرف یک ادعا است، واقعا باید معلوم شود که چرا شما در امر می‌گویید طلب جزئی است ولی اینجا می‌گویید: سنخ مُنشأ جزئی است، به چه دلیل سنخ الطلب است؟

ثالثاً: بر اساس فرمایش ایشان، کأنه هیئت «لا تفعل» وضعش عام و موضوع له آن عام است، وقتی ایشان می‌گویند: سنخ الطلب در نهی انشاء شده است و متعلق این طلب نیز یک کلی و طبیعت الترتک است، اگر این را تحلیل کنیم در واقع به این نتیجه می‌رسیم که ایشان کأنه معتقد است که وضع هیئات عام و موضوع له آن عام است. برای اینکه این مطلب روشن شود توضیح مختصری عرض می‌کنم تا نتیجه این اشکال معلوم شود.

اگر خاطرتان باشد در بحث اقسام وضع گفتیم بسته به اینکه واضع در هنگام وضع معنا را چگونه لحاظ کند و چه تصویری از معنا داشته باشد و چه چیزی را موضوع له قرار دهد، چهار حالت پیش می آید:

۱. وضع عام، موضوع له عام، ۲. وضع خاص، موضوع له خاص. ۳. وضع عام، موضوع له خاص، ۴. وضع خاص، موضوع له عام. البته محقق خراسانی قسم چهارم را قبول ندارند و فرمودند که این قسم محال است. یعنی وضع خاص و موضوع له عام باشد محال است، در حالیکه که ما گفتیم محال نیست و هر چهار قسم ممکن است.

در وضع حروف، بین محقق خراسانی و مشهور یک اختلافی واقع شده است، مشهور معتقدند وضع حروف عام، موضوع له آن خاص است. یعنی واضع هنگامی که می خواسته لفظ «من» را وضع کند معنای کلی «من» را که عبارت از مفهوم کلی ابتدا است را تصور کرده. چون در مقام وضع باید معنایی را تصور می کرده و لفظ «من» را تصور کند و نیز معنای کلی «من» را تصور نماید که عبارت است از معنای کلی «ابتدا»، بعد ملاحظه کرده که معنای کلی «ابتدا» مصادیق بسیاری دارد، لذا گفته است من وضع می کنم لفظ «من» را برای مصادیق این مفهوم کلی «ابتدا»، یعنی مفهوم کلی «ابتدا» به اعتبار هر فردی که از هر جایی که می خواهد یک کاری را شروع کند مصداق دارد، شما هر کدامتان امروز صبح از خانه خارج شدید، می گویند: «خرجت من کذا الی کذا»، هر جایی که می خواهید این لفظ را استعمال کنید، این را به کار می برید، واضع لفظ «من» را وضع کرد ولی مصادیق «من» را که نمی تواند لحاظ کند، زیرا آن قدر زیاد است که اصلاً واضع به آن احاطه ندارد که بخواهد آن هارا تصور کند، لذا چه چیزی را از لحاظ معنا اول تصور می کند؟ معنای کلی ابتدا را. منتهی می گوید: من لفظ «من» را برای مصادیق این مفهوم وضع می کنم. این نظر مشهور است. محقق خراسانی با مشهور مخالفت کرده و گفتند: وضع حروف نیز مثل اسماء عام و موضوع له آن نیز عام است. ولی فرق بین اسماء و حروف را در استعمال دانستند و گفتند: که استعمال این ها با هم فرق دارد که توضیحش داده شد.

در باب هیئت که ملحق به حروف می باشد مثل هیئت «افعل»، هیئت «لا تفعّل» نیز همین بحث است. وضع هیئات نیز طبق نظر مشهور عام و موضوع له خاص است، اما طبق نظر محقق خراسانی وضع هیئات عام و موضوع له عام است. ما گفتیم حروف وضعش عام و موضوع له آن خاص است، هیئات نیز مثل حروف می باشند، یعنی موضوع له آن ها مثل حروف می باشند، لذا اگر ما هیئات را دارای موضوع له خاص دانستیم اینجا نمی توانیم بگوییم نهی انشاء شده برای کلی طلب، یا سنخ الطلب زیرا موضوع له هیئات خاص و جزئی است.

این هم یک اشکال دیگری است که در ادامه اشکال دوم مطرح می شود، به عبارت دیگر کانه محقق خراسانی هیئت «افعل» را وضع عام و موضوع له خاص محسوب کرده است، اما هیئت «لا تفعّل» را وضع عام و موضوع له عام قرار داده است. بالاخره هر دو هیئت می باشند، به چه دلیل هیئت «افعل» وضعش عام و موضوع له آن خاص باشد، اما هیئت «لا تفعّل» وضعش عام و موضوع له آن عام باشد، لذا راه حل محقق اصفهانی تمام نیست.

اهانت به مقدسات هیچ انسانی جایز نیست

تذکر و یاد آوری بعضی از مطالب خودش اهمیت دارد و دارای مصلحت است. مخصوصاً این ایام که موضوع وحدت بین مسلمین مطرح می شود، بحث های تعامل بین شیعه و سنی داغ تر می شود، مخصوصاً در شبکه های اجتماعی و فضای مجازی بحث و حمله و هجوم به یکدیگر بیشتر می شود.

به حکم شرع و عقل، به حکم نقل و عقل، به حکم تجربه، به حکم مصلحت دنیایی، از هر زاویه که نگاه کنیم وحدت بین مسلمین امروز یک ضرورت است. در شرایطی که مشاهده می‌شود دنیای کفر علیه اسلام و مسلمین متحد شدند و همه توان و نیروی خود را به کار می‌برند تا مسلمین را تضعیف کنند و کشورهای اسلامی را روز به روز به عقب برانند، واقعاً جایی برای صرف انرژی‌ها برای این اختلاف‌ها وجود دارد؟

وقتی صحبت از وحدت می‌کنیم هیچ‌گاه منظورمان این نیست که از اصول اعتقادی یا فروع احکام دست برداریم، هیچ‌کسی این حرف را نمی‌زند که از اصول اعتقادی خودمان مثل مسئله امامت دست برداریم، هیچ‌کس نمی‌گوید ما در فروع فقهی، در ابواب مختلف فقهی به یک روش و شیوه دیگری عمل کنیم. مثلاً بگوییم تا به حال اینطور وضو می‌گرفتیم، از این به بعد به شکل دیگری وضو بگیریم. بلکه منظور از وحدت این است که بالاخره همه ما به عنوان مسلمان اشتراکاتی داریم، بالاخره این اشتراکات می‌تواند ما را در یک مسیر قرار دهد، وقتی اشتراکات در دنیای امروز می‌تواند ما را در مقاطعی کنار دشمنان قرار دهد برای مصالح بزرگتر، آنوقت بین مسلمین امکان ندارد؟ شما در فقه نگاه کنید، در یک مقطعی با یک دشمن می‌توان متحد شد علیه دشمن دیگر، ملاکش چیست؟ حال بین خود مسلمین امکان این اتحاد نیست؟ من واقعا تعجب می‌کنم، گاهی می‌بینیم حتی از روحانیون و طلاب، این‌چنین به مسئله وحدت هجوم می‌برند و می‌گویند: اصلاً شدنی نیست، مگر می‌شود ما فراموش کنیم؟ مگر می‌شود...؟ اصلاً بحث فراموشی تاریخ نیست، بحث نادیده گرفتن حق نیست، بحث این است که ما امروز در معرض حمله و هجمه استکبار جهانی قرار گرفتیم. اسرائیل در کنار مسلمین در صدد است که چیزی به نام اسلام وجود نداشته باشد، مسلمانی در این عالم در آینده وجود نداشته باشد، دیگران که وضعشان معلوم است. آنوقت بهترین خدمت به این‌ها در این منطقه و دنیا این است که به جان هم بیفتیم.

واقعا توهین به مقدسات اهل سنت نه فقط اهل سنت، اصلاً توهین به مقدسات دیگران هم به نظر من جایز نیست. یک قاعده‌ای در فقه داریم به نام حرمت اهانت به مقدسات، البته در آن قاعده بحث کردیم و ان شاء الله چاپ می‌شود، ما آن‌جا با دلیل ثابت کردیم که اهانت به مقدسات دیگران ولو غیر مسلمان جایز نیست، اهانت غیر از تقد و بحث و گفتگو است، این‌ها گاهی با هم خلط می‌شود. در آن بحث‌ها ملاک اهانت بیان شده است، حال وقتی می‌گوییم اهانت به مقدسات کفار جایز نیست، آیا می‌توانیم به مقدسات مسلمین اهانت کنیم؟ واقعا اینکه حالا این همه مراجع با همه سلیقه‌هایی که دارند تأکید می‌کنند که این اهانت‌ها جایز نیست، باز انسان می‌بیند که در این فضاهای مجازی صوت‌ها و تصاویر و مطالب و رفتارهایی را منتشر می‌کنند که نتیجه‌اش این است که اگر یک مسلمان غیر شیعه ببیند چه ذهنیتی نسبت به مکتب اهل بیت (ع) پیدا می‌کند. این خدمت به مکتب اهل بیت (ع) است؟ جز اینکه آن‌ها را از این ساحت دور کند و خدای نکرده بغض ایجاد کند. ما هرچه بتوانیم محبت عامه مسلمین را نسبت به اهل بیت (ع) جلب کنیم به اهل بیت (ع) کمک کرده‌ایم. خدمت به اهل بیت (ع) این است، نه ایستادن و ناسزا گفتن و استفاده از الفاظ رکیک که متأسفانه مقداری هم زیاد شده است و کأنه انسان احساس می‌کند که دست‌هایی در کار است و دشمنان نیز تلاش می‌کنند این اتفاقات بیفتند. امام خمینی، مقام معظم رهبری و مراجع تقلید خطر را می‌بینند و حس می‌کنند و دست و رد پای دشمن در این تحریکات را مشاهده می‌کنند و این همه تذکر می‌دهند، ولی گاهی ما همه دنیامان همین محیطی می‌شود که در آن زندگی می‌کنیم و فکر می‌کنیم که هیچ‌کس از این اتفاقات مطلع نمی‌شود. کوچکترین رفتارها امروز انعکاس بیرونی و بین‌المللی دارد و بهانه‌ای فراهم می‌کند برای آنهایی که دوست دارند اثری از شیعه و شیعیان باقی نباشد.

«والحمد لله رب العالمین»